

تفسیر تاریخی آیه مرج البحرين

دکتر جعفر نکونام^۱

چکیده

مراجعه به معهودات عرب عصر نزول و تفسیر آیات قرآن بر پایه آنها، پرده از مراد الهی در آیات مجمل بر می‌دارد. یکی از آن آیات، آیه ۱۹ سوره الرحمن است که در این مقاله، از آن به آیه «مرج البحرين» تعبیر می‌شود. در این آیه و آیات مشابه، از دو دریایی سخن رفته است که به هم تلاقی می‌کنند، اما بر هم غلبه پیدا نمی‌کنند. یکی از آنها شیرین و گوارا (فرات) و دیگری شور و تلخ است و از آنها مروارید و مرجان استخراج می‌شود و در آن کشتی‌رانی صورت می‌گیرد. در این آیات، خطاب به عرب عصر نزول گفته شده است که شما از این دریا، حلیه (مروارید و مرجان) و گوشت تازه (ماهی) استخراج می‌کنید و در آن به کشتی‌رانی برای کسب روزی می‌پردازید. تنها دریای شیرینی که در جزیره العرب به صورت دائمی به دریا می‌ریزد، دریای اروند (شط العرب) است که از به هم پیوستن دو رود دجله و فرات و سپس کارون تشکیل می‌شود و در کرانه بصره به خلیج فارس می‌ریزد. از صدر اسلام نام «بحرین» بر منطقه بصره تا عمان اطلاق می‌شده است. مجمع الجزایر بحرین مرجانی و مروارید بحرین معروف است. مرجان هم واژه‌ای فارسی است. این قرائن در کنار هم مؤید این است که مراد از «بحرین» یاد شده در آیات قرآن همین منطقه است.

واژگان کلیدی: بحرین، لؤلؤ، مرجان، رود اروند، دجله، فرات، خلیج فارس.

۱. بیان مسأله

در قرآن، از دو دریای شور و شیرین سخن گفته شده است که به هم تلاقی می‌کنند، اما بر هم غلبه پیدا نمی‌کنند. از آنها مروارید و مرجان بیرون می‌آورند و در آنها کشتی‌رانی می‌کنند. در این که این دو دریا ناظر به چیست، بحث و اختلاف نظر وجود دارد. ما بر این نظریه که راه حل اختلاف‌های تفسیری، از جمله این اختلاف، در گرو توجه به تفسیر تاریخی است. مقصود از تفسیر تاریخی، تفسیری است که از رهگذر آن تلاش می‌شود، معنایی از آیات قرآن جستجو شود که برای عرب عصر نزول شناخته شده و معهود بوده است. بر این اساس، پیش فرض ما این است که باید این دو دریا معهود عرب عصر نزول باشد. در این مقاله، محور بحث، آیات سوره رحمن است؛ لذا نخست، مروری به آن آیات و سپس آیات مشابه می‌افکنیم و پس از آن می‌کوشیم، مصداق‌هایی را که از دیرباز برای آن مطرح کرده‌اند، بررسی کنیم تا آن که از رهگذر این بررسی به مراد واقعی خداوند در این آیات پی ببریم. اساس بررسی ما هم، معهودات عرب عصر نزول خواهد بود.

۲. مروری بر آیات مربوط به بحرین

در چند جای قرآن، از «بحرین» سخن گفته شده است. یکی از آنها در سوره رحمن است که محور بررسی در این مقاله است.

در این سوره چنین آمده است: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» (الرحمن / ۱۹-۲۴).

لحن این آیات و آیات مشابه دیگر، اخبار از چیزهایی نیست که مخاطبان از آنها بی‌خبرند؛ بلکه توجه دادن به چیزهایی است که خود با آنها آشنایند و آلاء و نعمت‌های مورد استفاده آنان به شمار می‌آیند. بنابراین، عرب عصر پیامبر اسلام (ص) که مخاطبان این آیات بوده‌اند، باید به «بحرین» که در این آیات از آن سخن رفته است، آشنا باشند.

در آیه دیگر چنین آمده است: «وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجوراً» (الفرقان / ۵۳).

چند آیه قبل از آن هم آمده است: «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا * لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْ آسِيَّ كَثِيرًا» (فرقان / ۴۸-۴۹).

در این آیات، از آب باران سخن رفته است که با آن سرزمین مرده حیات می‌گیرد و انسانها و حیوانات هم از آن می‌نوشند. این تا حدودی روشن می‌کند که مراد از دریای شیرین چیست. منتها عرب به آب باران «بحر» نمی‌گوید؛ بلکه بحر را به آبی فراوان می‌گوید و لذا باید مراد از دریای شیرین، آب فراوانی باشد که از تجمع آب باران در رودها حاصل می‌شود.

همچنین، در این آیات، از برزخ و حجری سخن رفته که میان دو دریای شیرین و شور واقع است. با این آیه مشخص می‌شود که مراد از «بحرین» در سوره الرحمن هم، چنین دو دریایی است؛ نه دو دریای شور مثل دریای سرخ و دریای مدیترانه که در زمان نزول آیه، یک خشکی میانشان فاصله انداخته بود و اخیراً با حفر کانال سوئز مانع خشکی برداشته شده است.

مشابه این آیه با همین وصف، در سوره نمل چنین آمده است: «أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَ أَلَاءَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ * أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَ أَلَاءَ اللَّهِ مَعَ الْكُفْرِ لَآ يَعْلَمُونَ» (النمل / ۶۰-۶۱).

چنان که به وضوح ملاحظه می‌شود، خداوند در این آیات «بحرین» را از آلاء و نعمت‌های خود بر شمرده و حجت خود بر خلق خوانده و در مقام این است که با توجه دادن مخاطبان یعنی عرب عصر نزول به «بحرین»، آنان را از عدل و شریک برای خدا گرفتن باز دارد. بنابراین، باید این «بحرین» برای آنان مشخص بوده باشد؛ چون خداوند در این آیات، به این دو دریا احتجاج کرده است و در احتجاج نیز باید حجت برای مخاطبان معلوم باشد و گرنه احتجاج بی‌نتیجه و عبث خواهد بود.

همچنین، در این آیات، از نهرهای روی زمین سخن گفته شده و به این ترتیب تا حدودی مفهوم دریای شیرین روشن گردیده است؛ اما پنهان نیست که عرب به نهر «بحر» نمی‌گوید. بنابراین، باید مراد آب فراوانی باشد که از تجمع آب نهرها فراهم می‌آید. مراد از دریای شیرین سفره‌های زیر زمینی نیز نمی‌تواند باشد؛ زیرا آنها این گونه حاصل نمی‌شود و برای عرب نیز معهود نبوده و بر آن «بحر» اطلاق نمی‌کرده است.

باز نظیر آن در سوره فاطر چنین آمده است: «وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِهُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الْتُشْوُرُ» (الفاطر / ۹). در ادامه آمده است: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَآخِرَ لَتَبْتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (الفاطر / ۱۲). خداوند در اینجا خطاب به عرب عصر نزول فرموده است: شما از دریا حلیه (مروارید و مرجان) بیرون می‌آورید و در لباس‌هایتان استفاده می‌کنید. از این خطاب دانسته می‌شود که آن ناظر به دریایی است که خود عرب در آن به استخراج مروارید و مرجان اشتغال داشته است.

۳. پیشینه

درباره مصداق «بحرین» در آیه «مرج البحرین» و دیگر آیات مشابه نظرهای گوناگونی بیان شده است که اینک بررسی و نقد می‌شود:

الف. دریای آسمان و دریای زمین: از ابن عباس، ضحاک و مجاهد نقل است که مقصود از بحرین، دریای آسمان و دریای زمین است؛ زیرا در آسمان دریایی است که خداوند با قدرتش آن را نگه داشته است و از آن باران نازل می‌شود. در هر سال با هم تلاقی می‌کنند و میان آنها پرده‌ای است که دریای آسمان را از فرود آمدن و دریای زمین را از بالا رفتن باز می‌دارد (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۳۰۵).

برخی از مفسران نظیر طبری به این نظر گرایش پیدا کرده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷، ص ۷۵). و نسینک، خاورشناس، به همین نظر گرایش یافته و یادآور شده است که آیات مربوط به دو دریا ناظر به وجود یک دریای آسمانی است و این فکر میان سامیان غربی رایج بود و [حضرت] محمد [ص] به وضعی ابهام آمیز از آن خبر داشته است. (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹ش، ص ۳۷).

اما این نظر، با ظاهر آیات مورد بحث سازگاری ندارد؛ زیرا دو دریایی که در این آیات از آنها سخن رفته، با اوصاف زمینی نظیر وجود «فُلک»، «لؤلؤ»، «مرجان» و «حلیه» در آنها وصف شده است و در سیاق این آیات هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که بر وجود دریایی در آسمان

۱. احتمالاً سامیانی منظور است که در غرب جزیره العرب سکنی داشتند.

حکایت داشته باشد. علاوه بر این، معنای معهود «بحر»، نزد عرب، همان دریا‌های معهود است و هرگز بر چیزی که در آسمان است، «بحر» اطلاق نکرده‌اند.

ب. دریای فارس و روم: از حسن و قتاده نقل است که آنها دریای فارس و دریای روم‌اند، به جهت این که طرف آخر دریای روم (مدیترانه) به آخر طرف دریای فارس (خلیج فارس) / اقیانوس هند/ دریای سرخ) متصل می‌شود و برزخ میان آنها جزایر است. (نک: طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۳۰۵). برخی از مفسران، مثل حقی بروسوی، همین نظر را دارند. (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۹۶).

ظاهراً جغرافی‌دانان قدیم بر مبنای همین روایت، در کتاب‌های خودشان بحرین را بر این دو دریا تطبیق کرده‌اند. این که میان دو دریا برزخی است که مانع از آمیختن آنها می‌شود، این تصوّر را پدید می‌آورد که مقصود از آن دو دریا، دریای مدیترانه و اقیانوس هند است با خلیج آن، که دریای سرخ است، و برزخ دو دریا همان جایی است که کانال سوئز را حفر کرده‌اند. بعضی از جغرافی‌دانان همچون مقدسی، در صدد اثبات صحّت آن برآمدند و از روی عمد یا سهو، اشاره قرآن را که یکی از این دو دریا «شیرین» و دیگری «شور» است، ندیده گرفته‌اند. (کرا چکوفسکی، ۱۳۷۹ش، ص ۳۶)

مقدسی (م. قرن ۴) گوید: «برزخ از فرما (جایی نزدیک دریای مدیترانه) تا قُلزم (دریای سرخ) است که سه روز راه است. اگر گفته شود که مقصود خدا دو آب شور و شیرین است که آمیخته نمی‌شوند؛ چنان که خود گوید: اوست که دو دریا را درهم ریخت، پاسخ گویم: لؤلؤ و مرجان از آب شیرین بر نیابند، و خدا می‌گوید: «از آن دو ...» و دانشمندان را خلافتی در این نیست که لؤلؤ از دریای چینی^۱ (خلیج فارس) و مرجان از رومی (مدیترانه) بر آید، پس می‌فهمیم که مقصود این دو دریا بوده است. (مقدسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴)

سپس بعد از انطباق «سبعة البحار» در کلام الهی بر دریا‌های قُلزم، یمن، عُمان، مُکران، کرمان، فارس و هَجَر می‌افزاید: خدا با تازیان به اندازه‌ای که با چشم می‌بینند، سخن گفته است تا

۱. خلیج فارس یکی از شعبه‌های دریای چین و دریای سرخ دیگر شعبه آن به شمار می‌رفته است (نک: شریف

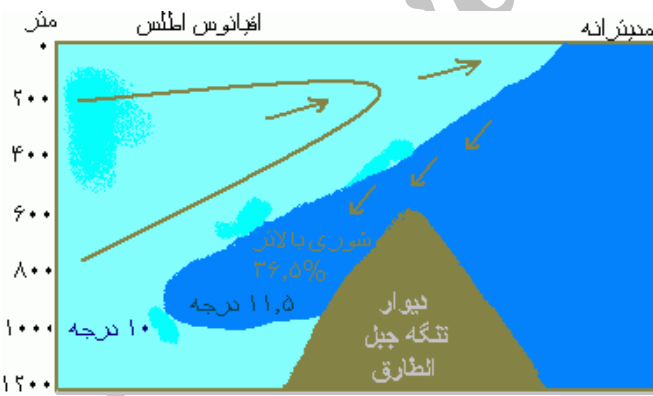
حُجّت بر ایشان تمام شود. ایشان نیز سفری جز در همین چند دریا نداشتند، آیا نبینی که این دریاها گرداگرد جزیره العرب، از قُلزم تا آبادان قرار دارند؟ (همان، ج ۱، ص ۲۵)

همچنین می‌افزاید: اگر بگویند: ما می‌بینیم که دریای چین با دریای روم برخورد ندارد، ناچار نمی‌توانیم بدان استناد کنیم. جواب گوئیم: درباره برخوردن دو دریا (التقاء) گروهی از پیران مصر را شنیدم که می‌گفتند: رود نیل تا این اواخر در دریای چین (دریای سرخ) می‌ریخته است. (همان، ج ۱، ص ۲۶)

به نظر ما، این دو دریا نمی‌تواند مراد آیه باشد؛ زیرا چنان که در آیات مشابه آمده است، یکی از دو دریا شور و دیگری شیرین است؛ در حالی که هر دوی این دو دریا شورند.

ج. دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس: برخی نیز احتمال دیگری را مطرح کرده و گفته‌اند: دو دریایی که برزخی (مانعی) میان آنهاست، دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس است. میان این دو در اعماق چند صد متری برزخی وجود دارد. در طرفین این برزخ، هر یک از دریاها دما و شوری و غلظت و شرایط زیستی خاص خود را دارد. برای مثال، آب‌های دریای مدیترانه

در مقایسه با اقیانوس اطلس، گرم، شور و کم‌غلظت‌تر است. وقتی آب دریای مدیترانه از بالای برزخ میان خود و اقیانوس اطلس واقع در تنگه جبل الطارق وارد اقیانوس اطلس می‌شود،



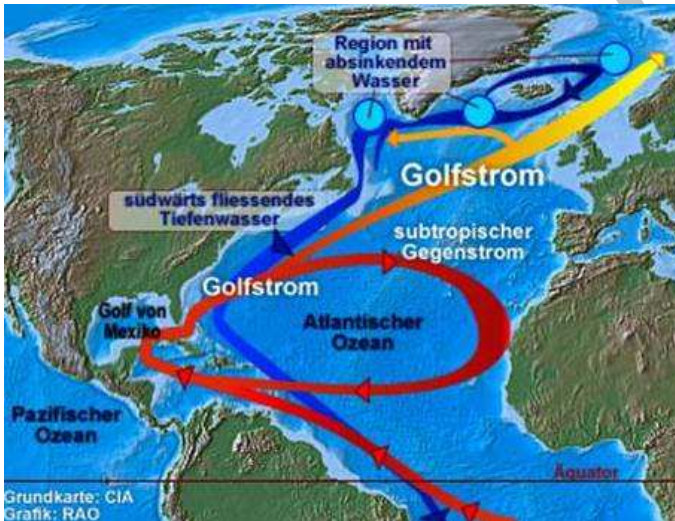
با گرما و شوری و غلظت کم و خصوصیات ویژه خود چند صد متر به اعماق می‌رود. آب دریای مدیترانه در آن عمق تعادل و توازن ایجاد می‌کند و از بالا بر می‌گردد. این دو دریا در همین مرز با هم می‌آمیزند و فراتر از مرز خود نمی‌روند. («دریاها»، قرآن شناسی:

www.quranology.com/farsi/darya

اما بر این نظر نیز همان اشکالات پیش گفته وارد است و لذا نمی‌توان بحرین را بر آن انطباق داد. علاوه بر این، اقیانوس اطلس برای عرب عصر نزول شناخته شده نبوده است.

د. اقیانوس و گلف استریم: آیت الله مکارم در احتمالی آن را بر جریان گلف استریم تطبیق داده است. آن عبارت از یک جریان آب گرم دریایی است که بسان رودخانه‌ای در اقیانوس جریان پیدا می‌کند. او دلیل انطباق بحرین را بر آن چنین بیان کرده است: «این رودهای عظیم دریایی با آبهای اطراف خود کمتر آمیخته می‌شوند و هزاران کیلومتر راه را به همان صورت می‌پیمایند و مصداق "مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ" را به وجود می‌آورند! ... و لذا یکی از تفسیرها برای آیات فوق همین است و منافاتی با سایر تفسیرها ندارد و جمع میان همگی ممکن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۳، ص ۱۳۳)

شایان ذکر است، مباحث تفسیری آیت الله مکارم نشان می‌دهد که مبنای تفسیری ایشان جواز استعمال لفظ در بیش از یک معناست و لذا در موارد اختلاف اقوال تفسیری تلاش می‌کنند، میان اقوال مختلف جمع کنند.



جریان گلف استریم را چنین گزارش کرده‌اند: آن رودخانه عظیم و مرموزی است که در اقیانوس نیلگون اطلس جاری است و یکی از عظیم‌ترین و نیرومندترین جریان‌های آب دنیا محسوب می‌شود.

در اثر وزش باد ثابتی از آمریکا به سوی مغرب، آبهای گرم خلیج مکزیک روی هم انباشته می‌شوند؛ در نتیجه، سطح آبهای گرم خلیج مکزیک نسبت به اقیانوس مجاور چند اینچ بلندتر می‌شود. این آبها طبیعتاً مخرجی باید بیابند تا خود را از این تراکم خلاص کنند و ناچار از بین شکاف بین تنگه فلوریدا و کوبا که دارای ۲۹ میل عرض و ۲۵۰ پا عمق است، با سرعت عبور کرده و سپس مسافت مرموز و بهت‌آور ۵۰۰۰ میلی خود را، به سمت کشورهای اسکاندیناوی شروع می‌نماید. هنگامی که جریان گلف استریم به اروپا می‌رسد، به دو قسمت شمالی و

جنوبی تقسیم می‌شود. قسمت شمالی آن به اقیانوس هند شمالی ریخته و قسمت جنوبی آن مجدداً مسیر آمریکا را پیش گرفته و به طرف خلیج مکزیک رهسپار و مجدداً حرارت اولیه خود را به دست می‌آورد. بنابراین، گلف استریم را می‌توان به یک رود عظیمی تشبیه نمود که طول آن ۱۲۰۰۰ میل می‌باشد. («گلف استریم چیست؟»، 157/ www.iranew.com)

به نظر می‌رسد، این تفسیر به وضوح با آیات قرآن منافات دارد:

اولاً، این آبها در دریاهاى معهود عرب عصر نزول جریان ندارد؛ بلکه در اقیانوس اطلس و مانند آن جریان دارد که هیچ ارتباطی با دریاهاى اطراف جزیره العرب ندارد.

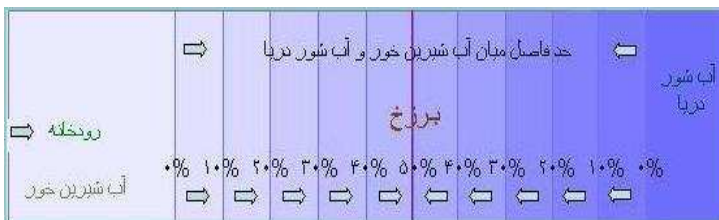
ثانیاً، هر دوی این آبها شورند؛ در حالی که در آیات قرآن از دو دریا که یکی شور و دیگری شیرین است، سخن رفته است.

ثالثاً، در آن جریان‌های دریایی مروراید و مرجان استخراج نمی‌شود.

هـ. مطلق دریای شور و دریای شیرین: برخی از مفسران مانند سیّد قطب و علامه طباطبایی «بحرین» را ناظر به دریاهاى خاصی نمی‌شمارند و مطلق دریاهاى شور و رودهاى شیرین را شامل می‌دانند (سیّد قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۳۴۵۲/ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۱۰۱). علامه طباطبایی می‌گوید که مراد از آنها مطلق است. دو دریا یکی دریای شور است که سه چهارم زمین را فرا گرفته و دیگر سفره‌های زیر زمینی است که آبش شیرین است و از طریق چشمه‌ها بیرون می‌آید و در نهرها جاری می‌شود و به دریا می‌ریزد؛ اما تلاقی آنها موجب غلبه یکی بر دیگری نمی‌شود که یکی به طور کامل شور و دیگری به طور کامل شیرین شود (نک: همان).

اشکالی که بر این نظر است، این است که عرب لفظ «بحر» را بر سفره‌های زیرزمینی اطلاق نکرده؛ لذا نمی‌توان گفت که مراد خداوند هم چیزی باشد که معهود آنان نبوده است.

آیت الله مکارم تفسیر بهتری به دست می‌دهد. او می‌گوید: مراد از دریای شیرین آبهای



دهانه رودخانه‌های ساحل دریاست که به دریا می‌ریزد و در دهانه رودخانه و

کنار ساحل بخش قابل توجهی از آب شیرین را شکل می‌دهد و مراد از دریای شور هم همین دریای معهود است که آبش شور است (نک: مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۱۲۵).

گفتنی است، در جاهایی که دو دریای شور و شیرین (یعنی دریا و خور) به هم می‌رسند، آب آنها به طور عمودی درجه به درجه در هم می‌آمیزد. وسط آنها به طور کامل در هم آمیخته و مزه آنها بینابین می‌شود. این نقطه «برزخ» است. آب از «برزخ» به طرف دریا رفته رفته به طور عمودی شورتر می‌شود تا به نقطه شوری صد درصد می‌رسد که آغاز دریای واقعی است و بر عکس از «برزخ» به طرف خور، به طور عمودی رفته رفته از شوری آب کاسته می‌شود تا به نقطه شیرینی صد درصد می‌رسد که همان خور واقعی است. («گلف استریم چیست؟»، www.iranew.com/ 157)

اما این نظر که خداوند در آیات مورد بحث، مصداق خاصی را در نظر نداشته و به طور مطلق سخن گفته است، قابل دفاع نیست؛ چون در این آیات خطاب به عرب عصر نزول فرموده است: به این بحرین توجه کنید و از رهگذر آن به قدرتم پی ببرید؛ لذا باید خداوند ناظر به مصداقی که برای عرب آن عصر شناخته شده و معهود باشد، سخن گفته باشد و گرنه چگونه آنان از توجه به آن به قدرت خدا پی ببرند؟

ز. **اروند رود و خلیج فارس:** گفتنی است، رودهای بزرگی که در حوالی جزیره العرب به طور دائمی به دریا می‌ریزند، دو رود هستند: یکی رود اروند (شط العرب) که از به هم پیوستن رودهای دجله و فرات و سپس کارون تشکیل می‌شود و به خلیج فارس می‌ریزد و دیگر رود نیل که به دریای مدیترانه می‌ریزد.

منتها قرائن و شواهد حاکی از آن است که دریای شیرین در آیات قرآن به رود اروند انصراف دارد.

اولاً، اروند رود، در حاشیه جزیره العرب جریان دارد؛ حال آن که رود نیل به دریای مدیترانه می‌ریزد که از جزیره العرب خیلی دور است.

ثانیاً، محل صید مروارید در دریای مدیترانه در مناطق میانی آن قرار دارد که از جزیره العرب بسیار دور است ولی محل صید مروارید در منطقه بحرین در حاشیه جزیره العرب واقع است.



این قرائن و برخی از شواهد دیگر، احتمال آنکه مراد از دریای شیرین رود نیل باشد، تضعیف می‌کند.

از بین مفسران، ابن عاشور را تنها کسی یافتیم که تقریباً به این نظر گرایش دارد. او

ذیل آیه «مرج البحرین» می‌نویسد: «مراد از آن، دو دریایی است که عرب می‌شناسد و آن عبارت از فرات و دریای عجم است که امروزه آن را خلیج فارس می‌نامند و التقاء آن دو، عبارت از ریزش آب فرات در خلیج فارس در کرانه بصره است، از همین رو، سرزمینی که در کرانه عربی خلیج فارس است، نزد عرب به سرزمین بحرین شناخته می‌شود. مراد از پرزخی که میان آن دوست، حدّ فاصل میان دو آب شیرین و شور است؛ به گونه‌ای که هیچ یک از دو دریا مزه دیگری را به سبب همجواری دگرگون نمی‌سازد، زیرا در هر یک از آب آن دو ویژگی‌هایی است که مانع آمیزش یکی به دیگری می‌شود. آن به جهت سنگینی جرمی است.» (نک: ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲۷، ص ۲۳۲)

بررسی‌های ما هم انطباق «بحرین» را بر همین اروند رود و خلیج فارس تأیید می‌کند. در ادامه چگونگی انطباق «بحرین» بر آن دو، شرح داده می‌شود. آنچه اینک گفتنی است، این است که می‌توان مقاله حاضر را بسط نظریه ابن عاشور تلقی کرد. وی تنها شاهدهی که بر انطباق «بحرین» در آیات قرآن بر منطقه بحرین خلیج فارس یاد کرده، این است که عرب از دیرباز این منطقه را به نام بحرین می‌شناخته است؛ اما در این مقاله، ضمن اشاره به مبنای او در تفسیر این آیه، شواهد دیگر نظریه وی ذکر شده و نظریات رقیب نیز نقد گردیده است. چنان که آشکار است، مبنای ابن عاشور در تفسیر این آیه این است که آیات قرآن به معهودات عرب نظارت دارد و لذا باید برای تفسیر آیات به معهودات آنان مراجعه کرد.

پنهان نیست که مراجعه به معهودات عرب عصر نزول در تفسیر آیات به منظور کشف مراد الهی از آیات قرآن است و این هرگز به معنای محدود کردن مفاهیم قرآنی نیست. هرچه بیشتر در آیات قرآن تدبّر شود، لایه‌های معنایی افزون‌تری به دست می‌آید. منتها به نظر نویسنده، مفاهیم قرآنی در طول یکدیگر قرار دارند و نه در عرض یکدیگر و لذا وقتی قرائن و شواهدی، معنای معینی را برای آیه‌ای تأیید می‌کنند، تحمل معنای دیگری در عرض آن وجود ندارد. البته این نظر، طبق مبنای عدم امکان استعمال لفظ در بیش از یک معناست؛ اما برخی از مفسران مانند آیت الله مکارم که به استعمال لفظ را در بیش از یک معنا قائل‌اند، معانی هم عرض را هم، برای آیات قرآن روا می‌دانند. (نک: مکارم، ۱۳۷۴ش، ج ۲۵، ص ۳۰۴)

۴. چگونگی انطباق واژگان کلیدی آیه «مرج البحرين»

در آیه «مرج البحرين»، بررسی برخی از واژگان می‌تواند به روشن شدن مراد از بحرین کمک کند. یکی از آنها، خود واژه «بحرین» است و پس از آن، واژگان «لؤلؤ»، «مرجان» و «برزخ» است.

الف. بحرین: عرب، بحر را به آب فراوان گوید و لذا به رودی که آبش فراوان باشد، نیز «بحر» گوید؛ چنان که در قرآن به رود نیل هم «بحر» گفته شده و درباره عبور بنی اسرائیل از رود نیل آمده است: «وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ» (الأعراف / ۱۳۸). بسیاری از مفسران مراد از «بحر» را در این آیه رود نیل دانسته‌اند (نک: مقاتل، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۶۰ / طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۷۲۷ / همو، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۴۶۷ / شبّر، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۱۱ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۶، ص ۳۳۳). البته برخی از مفسران نیز آن را دریای سرخ گفته‌اند (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۶۴ / طنطاوی، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۶۵ / حقی برسوی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۲۶ / ثعالبی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۷۲ / آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۹ / قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۱۷۵). به هر حال، نظر به این که هم رود نیل و هم دریای سرخ در مسیر گذر بنی اسرائیل بوده است، این دو نظر با هم قابل جمع به نظر می‌رسد. حتی اگر گذرگاه بنی اسرائیل دریای سرخ دانسته شود، انطباق بیشتری با آیه مورد بحث دارد؛ زیرا محل آن را انتهای خلیج سوئز که شاخه‌ای از دریای سرخ است، دانسته‌اند (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۲ش، صص ۲۲۲-۲۲۴). اگر اطلاق بحر

بر این قسمت از دریای سرخ صحیح بوده باشد، اطلاق آن بر قسمت انتهایی خلیج فارس که محل تلاقی آبهای رودهای دجله و فرات و کارون است، نیز صحیح خواهد بود.

واژه «البحرین» از صدر اسلام شناخته شده بود و بر همین منطقه واقع در خلیج فارس اطلاق می‌شده است. بحرین در زمان پیامبر(ص) بخشی از ایران بود و شخصی به نام منذر بن ساوی از سوی ایران بر آنجا حکومت می‌کرد. پیامبر(ص) در سال هشتم، علاء بن حضرمی را به آنجا فرستاد که اهالی آن را یا به اسلام یا جزیه بخواند. منذر و تمام عرب‌ها و برخی از عجم‌ها اسلام آوردند؛ اما اهل کتاب، اعم از یهودی‌ها، مسیحی‌ها و زردشتی‌ها به جزیه تن دادند. نقل است که او از مسلم عُشر و از مشرک خراج می‌گرفت. (نک: یاقوت حمومی، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۳۴۸)

به این ترتیب به نظر می‌رسد، بحرینی که در آیه از آن یاد شده، منطقه‌ای است که همین بحرین خلیج فارس در آن قرار دارد. دربارهٔ حدود بحرین در زمان گذشته آورده‌اند: بحرین ولایتی است میان بصره و عمان و در کنار دریا واقع است. در دریایی هم که در کنار آن ولایت است، مروارید به دست آید که احسن انواع مروارید است. (نک: قزوینی، ۱۳۷۳ش، ص ۱۲۵ / حافظ ابرو، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۲۲۹)

اما بحرین در حال حاضر به بخشی از آنچه در گذشته اطلاق می‌شد، گفته می‌شود و آن عبارت است از منطقه‌ای که میان شبه جزیره قطر و خاک عربستان قرار دارد و مشتمل بر چندین جزیره است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: بحرین، سِتره و ام نَعسان. این جزایر به واسطه صید مروارید از قدیم اهمیت و شهرت داشته‌اند. جزیرهٔ بحرین را که در طول تاریخ به نام‌های گوناگونی چون مُحَرَّق و اُوال نامیده‌اند، بزرگ‌ترین جزیرهٔ مجمع الجزایر بحرین به شمار می‌رود. این جزیره دارای منابع آب زیرزمینی و چشمه‌ها و چاه‌های جوشان است. در گذشته صید و تجارت مروارید بخشی از اقتصاد بحرین را تشکیل می‌داد؛ ولی امروزه با وجود مروارید پرورشی ژاپن، صید مروارید در بحرین رو به کاهش گذاشته است. (نک: قره چانلو، ۱۳۸۰ش، ج ۱، صص ۲۳۷-۲۳۸)

دربارهٔ وجه تسمیه بحرین، اقوال چندی یاد شده است. محمد محیط طباطبایی بر این نظر است که «بحران» اصل بحرین مثنای بحر، به معنای دریا نیست؛ بلکه صفت منسوب به بحر است و «ان» پسوند بحر، همان «ان» نسبت فارسی است. وی معتقد است که لفظ بحران به

معنای بحری یا دریایی است. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹ش، ص ۲۶۷)؛ اما مشخص نیست که این نظر بر چه شواهد تاریخی متکی است.

همچنین گفته‌اند: سبب نامگذاری‌اش این است که بحرین میان دو دریا قرار دارد: یکی آن آبی که میان آن و خشکی فارس جریان دارد و دیگری آبی که میان آن و خشکی سرزمین عرب است (شریف‌ادریسی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۷/قراچانلو، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۳۹)؛ اما این نیز بعید به نظر می‌رسد؛ چون ملاک تسمیه، کاربرد اهل زبان است و عرب، هیچ‌گاه این دو جریان آب را دو دریای متمایز نخوانده و نامی بر آنها ننهاده است.

صاحب معجم البلدان نظر ابومنصور ازهری را پسندیده که گفته است: از آن، آنجا را «بحرین» خواندند که در روستای آن نزدیک «احسا» و «هَجَرَ» در ده فرسنگی دریای سبز یک مرداب به اندازه سه میل در سه میل هست، که تلخابی ایستاده دارد. (یاقوت حمومی، ۱۳۸۳ش، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۴۸)

همچنین گفته‌اند: بحرین را از آن رو به این نام خوانده‌اند که در خود جزیره بحرین نهر آب شیرین و گوارا جاری بوده است؛ در مقابل آب شور دریا که در اطراف جزیره هست. شاهد آن را سخن شریف‌ادریسی دانسته‌اند که می‌نویسد: «جزیره اُوال را بحرین خوانند. در آن شهر بزرگی است که بحرین خوانده می‌شود. در بحرین آب بسیار است و چاه‌های آبشان گواراست. از جمله چشمه سارهای آن، چشمه بوزیدان و چشمه مریغنه و چشمه غذار است که در میان شهر قرار دارند. از این چشمه‌ها آب فراوان جوشنده‌ای در کانال‌های حفر شده جریان می‌یابد که آسیاب‌هایی را می‌گرداند. برای مثال از چشمه‌ای که به غذار معروف است و دهانه بزرگ و مدوری دارد به قطر شصت و پنج، آب فراوانی بیرون می‌آید. در حالی که گودی آن پنجاه قامت انسان است. مهندسان و دانشمندان ماهر ارتفاع چاه را معین کرده‌اند و آن را برابر با ارتفاع آب دریا یافته‌اند و عموم مردم شهرهایی که در آن حوالی سکونت دارند، گمان کرده‌اند که این چشمه به دریا متصل است و هیچ اختلافی در این مورد با هم ندارند.» (شریف‌ادریسی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۷/قراچانلو، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۳۹). وجود چشمه‌های فراوان آب شیرین در مجمع‌الجزایر بحرین و نیز در بحرین ساحلی (منطقه احسا و قطیف)، که حتی از درون آب شور دریا، در نزدیک سواحل کم‌عمق مجمع‌الجزایر بحرین، این چشمه‌های آب شیرین به بیرون فوران می‌کنند، این معنا را تأیید می‌کند. (جناب، ۱۳۴۹ش،

ص ۷۳): اما به هر حال، این نظر هم قدری بعید می‌نماید؛ زیرا عرب اگرچه بر رود بزرگ «بحر» اطلاق می‌کند؛ اما بر نهر (جوی) یا چشمه، «بحر» اطلاق نمی‌کند.

نظری که محتمل‌تر می‌نماید، این است که بحرین را بر مجموعه اروند رود که در ناحیه بصره به خلیج فارس می‌ریزد و دریای خلیج فارس اطلاق کرده باشند و اطلاق بحرین بر جزیره بحرین از باب اطلاق کل بر جزء باشد؛ به لحاظ این که آن مرکز و پایتخت منطقه بحرین به شمار می‌رفته است. علاوه بر این، عرب به رود بزرگ مثل رود نیل «بحر» گفته است و در گذشته از بصره تا عمان را بحرین می‌گفتند.

آنچه بیش از همه مهم است، این است که از همان صدر اسلام، این منطقه به نام «بحرین» خوانده می‌شده است و هر مناسبتی که داشته باشد، با آن مختصّاتی که در آیه «مرج البحرین» و مانند آن یاد شده، انطباق کامل دارد:

اولاً، هم دریای شیرین دارد که عبارت از اروند رود است و هم دریای شور که خلیج فارس است. در جزیره العرب و حاشیه آن رود بزرگی که پیوسته به دریا بریزد، جز همین رود اروند به چشم نمی‌خورد. جالب این که یکی از رودهایی که به رود اروند می‌پیوندد و به خلیج فارس می‌ریزد، «فرات» نام دارد. همان وصفی که در آیه قرآن هم به چشم می‌خورد. گفتنی است، ابن بطوطه مجمع البحرین را که شامل دو دریای شور و شیرین است، بصره دانسته است (ابن بطوطه، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۱۲).

ثانیاً، در آن حلیه و مروارید و مرجان وجود دارد و از دیرباز استخراج می‌شده و مشهورترین مروارید عبارت از مروارید جزیره بحرین بوده است. البته در خلیج عدن و دریای سرخ هم این دو وجود دارد، اما با مشخصه مذکور در آیه مرج البحرین، یعنی تلاقی دو دریای شور و شیرین مثل خلیج فارس دیده نمی‌شود.

شایان ذکر است، تمام اشخاصی که به لقب لؤلؤی مشهورند، اهل بصره‌اند و این لقب به این معنا بوده است که آنان به خرید و فروش لؤلؤ اشتغال داشتند. همان گوهری که در خلیج فارس استخراج می‌شده است.

ثالثاً، در حاشیه جزیره العرب قرار دارد و برای عرب عصر نزول معهود بوده و از همان زمان به همین نام بحرین شناخته می‌شده است.

سرزمین بحرین تاریخی، از دو بخش ساحلی و جزیره‌ای تشکیل می‌شده است.

۱. بحرین ساحلی که بخش اصلی و پهناورتر سرزمین بحرین باستانی و تاریخی را تشکیل می‌دهد، سرزمینی است که سرتاسر سواحل غربی خلیج فارس را در برمی‌گیرد و از خلیج کاظمیه در جنوب بصره تا محل تلاقی شبه جزیره قطر به جزیره العرب امتداد می‌یابد. به عبارت دیگر، سرزمین بحرین ساحلی از شمال به بصره و از جنوب به ربع الخالی و از مغرب به بیابان‌های یمامه و از مشرق به آب‌های ساحل غربی خلیج فارس محدود می‌شود. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹ش، ص ۲۶۵)

۲. بخش جزیره‌ای بحرین، متشکل از مجمع‌الجزایری است که در دهانه خلیج «سیلوا» و در فاصله بیست مایلی شرق بحرین ساحلی و هیجده مایلی ساحل غربی شبه جزیره قطر قرار گرفته است. (جناب، ۱۳۴۹ش، ص ۷۱)

بحرین کمابیش تا دوره محمدرضا شاه پهلوی، جزء ایران بوده است. بحرین ساحلی را در عصر هخامنشیان به نام معروف‌ترین بندر آن «گرا» می‌خواندند. از عصر شاهنشاهی اشکانی، به تدریج نام «گرا» به «هگر» تبدیل شد و به دوران شاهنشاهی ساسانی، نام هگر هم‌چنان معرف بحرین ساحلی بود. عرب‌ها، هگر را «هجر» می‌خواندند.

از روایات موجود مربوط به زمان دعوت پیامبر (ص) معلوم می‌شود که اطلاق نام بحرین بر این سرزمین از پیش از اسلام مرسوم بوده است. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹ش، ص ۲۶۷)

این مجمع‌الجزایر در عصر ساسانی به نام جزیره اصلی و بزرگ‌تر این مجموعه «سماهیگ» خوانده می‌شد. عرب این نام را معرب ساخته «سماهیج» می‌گفت و «سماهیج» مخفف آن است. (همان، ۲۶۸). این نام در عصر اسلامی به «أوال» تغییر یافت و تا قرن نهم هجری در منابع اسلامی، از جزیره اصلی و به تبع آن، از این مجمع‌الجزایر، بیش‌تر با همین نام یاد شده است. (همان، ۲۶۷)

سرزمین بحرین در تقسیمات جغرافیای سیاسی و تشکیلات اداری ایران، از عصر شاهان هخامنشی تا اوایل دوره صفوی (اواسط سلطنت شاه طهماسب اول) شامل هر دو بخش بحرین ساحلی و مجمع‌الجزایر بحرین می‌شد و این دو بخش در مجموع یک واحد سیاسی و اداری را تشکیل می‌داد و مانند تمامی سواحل جنوبی و جزایر خلیج فارس تابع ایالت فارس بود. اما از سال ۱۵۵۱م / ۹۳۰ش / ۹۵۸ق که نیروهای امپراتوری عثمانی بحرین ساحلی را به تصرف درآوردند، بخش ساحلی آن از بخش جزیره‌ای جدا گردید. از همین زمان هم آن چه که به نام

بحرین در تاریخ ایران از آن یاد می‌شود، تنها شامل بخش جزیره‌ای بحرین تاریخی، یعنی مجمع الجزایر بحرین است. (طالع، ۱۳۸۰ش، ص ۱۱۵)

ب. مروارید: در قرآن از مروارید به عنوان زینت تعبیر شده و در توصیف بهشتیان آمده است: «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» (حج / ۲۳): [بهشتیان] در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته شوند و لباسشان از حریر است». این نشان می‌دهد که یکی از انواع زینت‌هایی که عرب از مروارید می‌ساخته، دستبند بوده است.

مروارید در خلیج فارس و اقیانوس هند و استرالیا صید می‌شود. اما تنها، منطقه خلیج فارس است که می‌تواند برای عرب عصر نزول شناخته شده و معهود بوده باشد. مروارید خلیج فارس از دیرباز معروف بوده است. مناطق صید مروارید را در کتب جغرافیایی قدیم از این قرار یاد کرده‌اند: جزیره خارک، عمان، قطر، جزیره کاس یا کیش (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۱۵ و ص ۲۶۱).

درباره مراکز صید مروارید در زمان گذشته آورده‌اند: مراکز صید مروارید بین جزیره کیش و بحرین در خلیج راکدی (خور) که همچون رودخانه‌ای بزرگ به نظر می‌رسد، واقع شده است. غواصان در ماه‌های آوریل و مه با زورق‌های متعدّد به این ناحیه می‌آیند و به صید مروارید می‌پردازند. بازرگانان فارس و بحرین و قطیف هم برای خرید مرواریدهای صید شده به آن جا می‌آیند. (ابن بطوطه، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۴۰)

ج. مرجان: مرجان معرّب مرگان واژه‌ای فارسی به شمار آمده که به زبان آرامی و از آن به زبان عربی راه یافته و در اصل به معنای تاج سر دختران به کار می‌رفته است (آرتور جفری، ۱۳۸۶ش، ص ۳۶۱). فارسی بودن ریشه مرجان خود قرینه‌ای است که آیه مورد بحث ناظر به خلیج فارس است. به هر حال، مرجانها در اطراف تمام جزایر کم عمق دریایی از جمله جزایر خلیج فارس مثل اطراف جزایر بحرین یافت می‌شود و مجمع الجزایر بحرین خود از نوع جزایر مرجانی است. (صادقی، «مرجان‌ها»، سایت علمی نخبگان جوان به آدرس: www.njavan.com/forum/showthread.php?p=8999). گفتنی است، مرجان‌ها گاه منطقه وسیعی را می‌پوشاند و به تدریج افزوده می‌شوند و جزائری را تشکیل می‌دهد که به «جزائر مرجانی» معروف است (مکارم، ۱۳۷۴ش، ج ۲۳، ص ۱۲۷) و مجمع الجزایر بحرین از آن جمله است.

مع الوصف در کتب جغرافیایی قدیم مرجانهای دریای مدیترانه شهرت داشته است؛ به گونه‌ای که برخی گفتند: اساساً مرجانها جز در آنجا یافت نمی‌شود. متنها جزایری را که یاد کرده‌اند، یعنی جزیره صقلیه، بندر خرز و بندر سبته (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۰۶) از جزیره العرب بسیار دور است و لذا بعید به نظر می‌رسد که عرب عصر نزول از آنها شناختی داشته باشند و آیات قرآن ناظر به آنجا باشد.

د. برزخ: برخی گفته‌اند که برزخ معرب پرزک فارسی به معنای گریان و نالان است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۳۳)؛ اما این معنا مناسبتی با معنای برزخ ندارد و لذا برخی آن را معرب پرسنگ یا فرسنگ یا فرسخ فارسی دانسته‌اند که به معنای واحد اندازه‌گیری زمین و راه است و می‌تواند با مفهوم فاصله میان دو چیز هم سازگار باشد (نک: آرتور جفری، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳۹، ذیل برزخ). در صورت صحت این نظر، فارسی بودن ریشه برزخ خود قرینه دیگری است بر این که «بحرین» مورد اشاره قرآن در خلیج فارس قرار دارد. البته در قرآن با دو کلمه حِجْر و حَاجِر که به معنای حایل و مانع‌اند، مترادف به کار رفته است: «جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا» (الفرقان / ۵۳)؛ «جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا» (نمل / ۶۱). در سوره رحمن هم با عبارت «لَا يَبْغِيَانِ» توصیف شده است که همین معنا حایل و مانع بودن را تأیید می‌کند. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۷۵)

۵. سؤال

در خصوص این که در آیه آمده است که از هر دو دریا مروارید و مرجان خارج می‌شود، سؤالی مطرح شده که چطور چنین گفته شده است؛ حال آن که آنها فقط از دریای شور استخراج می‌شوند، نه دریای شیرین؟

در پاسخ، زجاج گفته است: از این که خداوند سبحان هر دو دریا را با هم یاد نمود، دانسته می‌شود که آنها یک دریا هستند که قسمتی از آن شور و قسمتی شیرین است؛ بنابراین، استخراج از یکی چنان است که از هر دو استخراج شده است. (نک: طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۳۰۵)

اما این پاسخ، چندان قانع کننده به نظر نمی‌رسد. کلبی، پاسخ بهتری داده است. او می‌گوید: آن مثل «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ» (انعام / ۱۳۰) است و حال آن که رسولان و پیامبران از بنی آدم‌اند و از نسل انسان‌اند، نه از جن و موجودات نامرئی؛ لذا «منکم» به معنای «من إحدیکم» است. (طبرسی، ج ۹، ص ۳۰۵). ابوحنیفان مثال دیگری افزوده و آن، این آیه است: «عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ» (الزخرف / ۳۱) که به معنای «من إحدى القریتین» است. (ابوحنیفان، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۷۰ / نک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۰۵ / قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۱۸، ص ۱۶۳).

البته برخی از مفسران گفته‌اند: به فرض که غواصان ندیده باشند که لؤلؤ و مرجان از آب شیرین تولید شود، این دلیل بر این نیست که از آب شیرین استخراج نمی‌شود (آلوسی، همانجا/ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۱۰۰).

اگرچه این درست است که امروزه لؤلؤ در آبهای شیرین هم تولید می‌شود؛ چنان که اخیراً ژاپن مراوریدهای پرورشی در آبهای شیرین تولید کرده است، اما باید به معهودات عرب عصر نزول توجه کرد. بی‌تردید آنها به این تکنولوژی دست نیافته بودند که مراوریدها را خود پرورش دهند و بعد آن را در آب شیرین تولید کنند. باید توجه داشت، خداوند در این آیات در مقام اخبار نبوده است. نمی‌خواسته است به عرب عصر نزول خبری را که آنان از آن آگاه نیستند، بدهد؛ بلکه می‌خواسته است، آنان را به نعمت‌های خدا که معهود آنان است، توجه بدهد و از رهگذر آن، آنان را به پرستش خود فرا بخواند. از همین رو، باید آنچه را که خداوند به آن توجه داده، برای آنان شناخته شده و معهود بوده باشد. در گذشته، هرگز معهود نبوده است که لؤلؤ و مرجان جز در آبهای شور تولید شود.

بر این اساس، باید همان پاسخ کلبی را مناسب‌تر بدانیم. خداوند در این آیات استخراج لؤلؤ و مرجان از هر دو دریا را اراده نکرده است؛ زیرا در جای دیگر به جای این که دریا را مثنی بیاورد، مفرد آورده است؛ «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَّا كُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُوهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل / ۱۴). «بحر» بیشتر در دریای شور انصراف دارد.

نتیجه گیری

حاصل بررسی‌ها در این مقاله از این قرار است:

اولاً، قرآن خطاب به عرب عصر نزول نازل شده و در آیه «مرج البحرين» و نظایر آن، خداوند در مقام ارجاع آنان به نعمت‌هایی است که از آنها بهره برداری می‌کنند تا از رهگذر آن به قدرت خداوند پی ببرند و چیزی غیر از او را شریکش قائل نشوند. بنابراین باید واژه «بحرین» برای آنان شناخته شده و معهود باشد.

ثانیاً، شواهد تاریخی هم نشان می‌دهد که از صدر اسلام، نام «بحرین» بر همین منطقه میان بصره تا عمان، اطلاق می‌شده و عرب عصر نزول آن را می‌شناخته است.

ثالثاً، تنها رودی (دریای شیرینی) که به طور دائمی در حاشیه جزیره العرب به دریای شور) تلاقی پیدا می‌کند، ارون رود است که از به هم پیوستن دو رود دجله و فرات و سپس کارون به هم در کناره بصره به خلیج فارس می‌ریزد.

رابعاً، مراورید و مرجان منطقه خلیج فارس به ویژه قسمت بحرین، از همان عصر پیامبر(ص) برای عرب شناخته شده بود و برای زینت مورد بهره برداری قرار می‌گرفت.

خامساً، واژگان برزخ و مرجان هم فارسی به شمار رفته و این مؤید دیگری است بر این که آنها ریشه در همین منطقه خلیج فارس دارند که در صدر اسلام جزو قلمرو فارس به شمار می‌رفته است.

به این ترتیب، همه این مؤیدات انطباق آیه «مرج البحرين» و دیگر آیات مشابه را بر منطقه خلیج فارس تأیید می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. آلوسی، سیّد محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن بطوطه، شمس الدین محمد بن عبد الله اللواتي الطنجي؛ رحلة ابن بطوطه؛ تهران: بی نا، ۱۳۷۶ش.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير و التنوير؛ بی جا: بی نا، بی تا.
۴. ابوحيان اندلسي، محمد بن يوسف؛ البحر المحیط فی التفسیر؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۵. انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب (م. ۷۲۷)؛ نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر؛ تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲ش.
۶. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۳ق.
۷. بی آزار شیرازی، عبد الکریم؛ باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۸. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۹. جفری، آتور؛ واژه‌های دخیل در قرآن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۶.
۱۰. جناب، محمد علی؛ خلیج فارس، آشنایی با امارات آن؛ بی جا: شریعت و شرق، ۱۳۴۹ش.
۱۱. حافظ ابرو، شهاب الدین عبد الله خوafi؛ جغرافیای حافظ ابرو؛ تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵ش.
۱۲. حقی بروسوی، اسماعیل؛ تفسیر روح البیان؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۳. شاذلی، سیّد بن قطب؛ فی ظلال القرآن؛ بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۱۴. شبر، سید عبد الله؛ الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین؛ کویت: مکتبة الألفین، ۱۴۰۷ق.
۱۵. شریف ادریسی، محمد بن محمد بن عبد الله بن ادریس الحمودی؛ نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹ق.
۱۶. طالع، هوشنگ؛ چکیده تاریخ تجزیه ایران؛ لنگرود: انتشارات سمرقند، ۱۳۸۰ش.
۱۷. طباطبایی، سیّد محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم؛ ۱۳۷۷ش.
۱۹. —؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۰. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۲۱. طنطاوی، سید محمد؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم؛ بی جا: بی نا، بی تا.
۲۲. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۳. قاسمی، محمد جمال الدین؛ محاسن التأویل؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

۲۴. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۲۵. قره چانلو، حسین؛ جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ تهران: سمت، ۱۳۸۰ ش.
۲۶. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود؛ آثار البلاد و اخبار العباد؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳ ش.
۲۷. کرا چکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ؛ تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
۲۸. محیط طباطبایی، محمد؛ «سرزمین بحرین»، مجموعه مقالات خلیج فارس؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹ ش.
۲۹. مقدسی، أبو عبد الله محمد بن أحمد (م. قرن ۴)؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ش.
۳۱. یاقوت حموی بغدادی؛ معجم البلدان؛ تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۳ ش.
32. [http:// www.iranew.com](http://www.iranew.com)
33. [http:// www.njavan.com](http://www.njavan.com)
34. [http:// www.quranology.com](http://www.quranology.com)